عُجْب از نظرگاه ملا احمد نراقی(ره) و امام خمینی(ره(

از خُلقهای ناپسند انسان، عُجب است. لغت شناسان عجب را:خویشتن بینی، غرور و... تعریف کرده‏اند.[1]

بنا به تعریف علمای اخلاق عجب عبارت است از اینکه انسان عمل خود رابزرگ شمرده و بسیار بداند و به سبب آن شادمان شده، با خدای خود ناز کند تاآنجا که خود را از حد تقصیر بیرون ببیند.[2]

عجب در قرآن مجید: ماده (ع، ج، ب) در قرآن با صیغه‏های مختلف‏آمده است که ارتباطی با معنای عجب و خودپسندی ندارد. قرآن با تعابیری ازقبیل: تزیین عمل، رؤیت عمل و تزکیه نفس از زشتی خصلت عجب پرده‏برداشته است. برای نمونه چند آیه ذکر می‏شود.

أَفَمَن زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً... (فاطر: 8)

الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَهُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً (کهف:104)

أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُم بَلِ اللّهُ یُزَکِّیْ مَن یَشَاءُ وَلاَ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً (نساء:49)

عجب در روایات: روایات پرشماری[3] برای صفت ناپسند عجب داریم.یادآوری نمونه‏هایی از آنها خالی از لطف نیست:

امام علی علیه السلام:

اَلعُجبُ آفَةُ الشَّرَفِ.[4]

خودپسندی، آفتِ بزرگی است.

امام علی علیه السلام:

مَن اُعجِبَ بِفِعلِهِ اُصیبَ بِعَقْلِهِ.[5]

هر کس به کردار خود مغرور شود، خردش آسیب بیند.

امام صادق علیه السلام می‏فرماید:

مَن اُعجِبَ بِنَفسِهِ هَلَکَ، و مَن اُعجِبَ بِرأیِهِ هَلَکَ. وَ اِنَّ عیسَی بنَ مَریمَ قالَ:داوَیتُ المَرضی فَشَفَیتَهُمُ بِاِذنِ اللّهِ، وَ اَبْرأتُ الاَکْمَهَ وَ الاَبرَصَ بِإذنِ اللّهِ وَ عالَجتُ المَوتی‏فَاَحیَیتُهُم بِاِذنِ اللّهِ وَ عالَجتُ الاَحمَقَ فَلَم اَقدِر عَلی اِصلاحِهِ. فَقیلَ: یا رُوحَ اللَّهِ وَ مَاالأَحمَقُ؟ قالَ: اَلمُعِجَبُ بِرَأیِهِ وَ نَفَسِه، اَلَّذی یَرَی الفَضلَ کُلَّهُ لَهُ لا عَلَیهِ وَ یُوجِبُ الحَقَّ کُلَّهَ‏لِنَفسِهِ وَ لا یُوجِبُ عَلَیها حَقّاً فَذاکَ الاَحمَقُ الَّذی لاحیلَةَ فِی مُداواتِهِ.[6]

هر کس خودپسند باشد، نابود شود و هر کس خود رای باشد نابود شود. عیسی پسرمریم(ع) فرمود: من بیماران را مداوا کردم و به اذن خداوند شفایشان دادم.کورمادرزاد و پیس را به اذن خدا بهبود بخشیدم، مردگان را معالجه کردم و به اذن خدازنده‏شان کردم و در صدد معالجه احمق بر آمدم اما نتوانستم او را اصلاح کنم. عرض شد:ای روح الله، احمق کیست؟ فرمود: خود رایِ خودپسند. کسی که همه فضایل را برای‏خودش قائل است و عیبی در خود نمی‏بیند و هر چه حق و حقوق است برای خودش‏می‏داند و برای دیگران نسبت به خود حقی قائل نیست. این همان احمقی است که برای‏درمان او راه و چاره‏ای وجود ندارد.

منشأ عجب‏

یگانه منشا و خاستگاه رذیله خودپسندی در انسان (حب نفس) است.حب نفس که پدیده‏ای فطری در انسان است، سر چشمه تمام خطاها ورذیلت‏های اخلاقی است. انسان به دلیل محبت به خود، کارهای کوچک خود رابزرگ می‏بیند و خود را به دلیل آنها از خوبان و صالحان درگاه حق تعالی‏می‏پندارد. وی خود را در برابر اعمال ناقابل خود مستحق ثنا و ستایش دانسته،کارهای زشت خود را زیبا می‏بیند. شخص خودپسند نسبت به دیگران بدبین‏است و نسبت به خود خوشبین است.

حب نفس انسان را به ورطه رضایت از خود می‏کشاند و او را دچار خشم خداو طرد از بارگاه رحمت او می‏کند. روایات فراوانی ما را از رضایت از خویش پرهیزداده است: امام علی علیه السلام می‏فرماید:

شَرُّ الاُمُورِ الرِّضا عَنِ النَّفسِ.[7]

بدترین کار از خود راضی بودن است.

امام پرهیزکاران فرموده است:

رِضاکَ عَن نَفسِکَ مِن فَسادِ عَقلِکَ.[8]

از خود راضی بودنت برخاسته از تباهی خرد توست.

حضرت علی در سخن نغز دیگری فرموده است:

مَن کانَ عِندَ نَفسِهِ عَظیماً کانَ عِندَ اللّهِ حَقیراً.[9]

هر کس در نظر خودش بزرگ باشد نزد خداوند کوچک است.

درجات عجب‏

الف. عجب به ایمان و معارف حقه است که در برابر آن عجب به کفر و شرک وعقاید باطله قرار دارد.

ب. عجب به ملکات فاضله و صفات پسندیده است. در مقابل آن عُجب به‏سیّئات اخلاقی و قبایح ملکات است.

ج. عجب به اعمال صالحه و کارهای نیکو است؛ در ازای عجب به اعمال‏قبیحه و کردارهای نابهنجار.[10]

مراتب عجب[11]

عجب در هر یک از درجات یاد شده مراتبی دارد که برخی از آن مراتب واضح‏و روشن است و انسان با کم‏ترین توجه بدان پی می‏برد. اما برخی دیگر از مراتب‏در غایت دقت و ظرافت است که انسان بدون مراقبت و کشیک کامل از نفس،نسبت به آنها آگاه نمی‏شود. همچنین این مراتب به لحاظ شدت و هلاکت متفاوت‏هستند. بعضی از مراتب آن شدیدتر و مهلک‏تر می‏باشند.

1. نخستین مرتبه خودپسندی که از همه مراتب هلاکتش بیشتر است‏حالی است که در آن انسان به دلیل شدت عجب در دل خود بر ولی نعمت خودبه خاطر ایمان یا خصلت‏های دیگر خود منّت می‏گذارد. وی گمان می‏برد به‏سبب ایمان آوردن او در مملکت حق تعالی وسعتی ایجاد شده است و یا دین‏خدا رونقی یافته است. گمان می‏کند به دلیل ترویج او از شریعت یا ارشاد وهدایت مردم از سوی او و... برای دین خدا پیشرفت ویژه‏ای پیدا شده است که به‏خاطر آن بر خدا و دین منت دارد.

از همین نمونه خودپسندی، منت گذاشتن بر بندگان خدا در امور دینی وپرداخت واجبات و مستحبات مالی و دستگیری فقیرها و مستمندان است.البته این منت گذاری‏ها گاهی حتّی بر خود شخص معجب و خودپسند هم‏پوشیده می‏ماند.

2. مرتبه دوم عجب آن است که فرد خودپسند به دلیل عجبی که دارد درمقابل خداوند متعال ناز و دلال می‏کند. این حالت، صفتی متفاوت ازمنت‏گذاری است. صاحب این مقام خود را محبوب خدا پنداشته و از جمله‏مقربین و سابقین به حساب می‏آورد. اگر از اولیای حق اسمی برده شود و یا ازمحبوبین و محبین، سالکان مجذوب و مجذوبان سالک حرفی به میان آید، دردرون، خویشتن را از آنان می‏داند، هر چند ممکن است برای ریا، شکسته نفسی‏کند و اظهار خلاف نماید. یا برای اثبات آن مقام برای خود طوری این مقام را ازخود منتفی می‏کند که لازمه‏اش اثبات آن است. و یا اگر خدای تعالی او را به‏بلایی مبتلا کند، کوس (اَلبَلاءُ لِلبَلاءِ) می‏زند.

3. مرتبه سوم عجب آن است که شخص مُعجب خود را از خدای تعالی به‏دلیل ایمان و ملکات یا اعمال، طلبکار دانسته، مستحق ثواب بیشماری‏می‏داند. او بر خدا لازم می‏داند که او را در دنیا عزیز کند و در آخرت صاحب‏مقامات والا نماید. وی خود را مؤمن صاف و پاک پنداشته، بر این باور است که اگرخداوند با عدل هم با او رفتار کند، مستحق ثواب و پاداش است. از این رو، اگرناملایم و بلایی بر او عارض شود به خداوند اعتراض می‏کند و از خدای عادل‏درشگفت می‏شود که چگونه مؤمن پاکی مثل او را مبتلا کرده، این همه منافق راروزی و راحتی می‏دهد. او در باطن نسبت به حق تعالی و تقدیرات غضبناک‏است، هر چند منافقانه در ظاهر اظهار رضایت دارد.

4. مرتبه چهارم عُجب آن است که شخص آلوده به کثافتِ عجب، خود را ازدیگر مردمان ممتاز می‏داند و از آنها برتر می‏شمارد. او در اصل ایمان و کمال آن،اوصاف نیکو، عمل به واجب و ترک محرم، و با انجام مستحبات و مواظبت برجمعه و جماعات و مناسک دینی خود را از عامه مردم کامل‏تر دانسته، برای‏خود امتیازاتی قائل است. او دیگر مخلوقات را ناچیز و ناقص شمرده، به همه بانظر تحقیر و خواری می‏نگرد. و در دل یا زبان دیگران را سرزنش و نکوهش‏می‏نماید. او هر کسی را به نوعی از درگاه رحمت حق دور دانسته به جایی‏می‏رسد که هر چه عمل صالح از مردم ببیند در آنها مناقشه می‏کند و در دل خودگونه‏ای عیب در آنها می‏بیند و در عین حال اعمال خود را از هرگونه خدشه ومناقشه پاک و وارسته می‏داند. او اعمال نیک دیگران را ناچیز و اندک شمرده، امااگر همان اعمال از خودش صادر شود آنان را بزرگ و فراوان می‏شمارد. اوعیبهای دیگران را خوب ادراک می‏کند اما از یافتن عیوب خود غافل و ناتوان‏است.[12]

اسباب عجب‏

پدیده عجب معلول اسباب گوناگونی است. مهمترین آنها عبارت است: علم‏و دانش، عقل و زیرکی، عبادت و طاعت، ورع و پارسایی و... ، حسب و نسب،جمال و زیبایی، اموال و دارایی و قوت و قدرت.[13]

درمان بیماری عجب‏

علمای اخلاق برای درمان مرض صعب العلاج خودپسندی دو راه کارداده‏اند: راه کار کلی و عام و راه کار ویژه.

راه کار کلی و عام: درمان کلی و عمومی بیماری عجب در دو حوزه‏خودشناسی و خداشناسی فراهم می‏آید. معالجه اجمالی عجب آن است که فردخودپسند پروردگار خود را بشناسد و بداند که عظمت، کمال، عزت، جلال تنهاسزاوار اوست و غیر او در این موارد حق هیچ گونه ادعایی را ندارد. همچنین فردخود را بشناسد و بداند که او خود به خود از هر ذلیل، ذلیل‏تر و از هر ناچیزی‏اندک‏تر است. جز ذلت و مسکنت و خاکساری سرمایه‏ای ندارد. چنین کسی را باعجب و خودپسندی چه کار؟ اویی که موجود ممکنی بیش نیست و ممکن خودبه خود بطلان محض است و وجود و کمال و آثار و افعال او همه از جانب واجب‏الوجود و حق تعالی شانه است.

ممکن بیچاره که جوفش تهی است‏

لاف منیت ز وی از ابلهی است‏

عظمت کبریایی‏ات تنها برازنده کسی است که وجود همه موجودات مستندبه او است و کمالات همه پدیده‏ها پرتوی از کمال بی نهایت او است. بنابراین اگرکسی سزاوار بزرگی باشد، رهین فضل و رحمت پروردگار خود است و اگر بخواهدبه چیزی فخر و مباهات کند باید به آفریدگار خود بنازد که همه ممکنات ازاویند.

در حوزه خودشناسی نیز، دریافتن خواری و ذلتی که مخصوص بیچاره‏مسکین آدمی زاده است از مهمترین داروی درد مزمن عجب است.

انسان اگر در این نکته‏ها دقت کند که ابتدای آفرینش او از نطفه نجس وپلیدی بوده است و در انتهای حیات دنیایی‏اش تبدیل به جثه متعفن و بدبومی‏گردد و در این میانه نیز حامل نجاسات بدبویی است و او در واقع زباله‏دانی‏برای نجاسات گوناگون است. دیگر جایی برای به خود بالیدن باقی نمی‏ماند.آری:

اولت گندیده و آخر شوی گندیده باز

در وسط گندیده را ظرفی نما تو دیده باز

بشر اگر این حقایق را درک کند که او بود که از شرمگاهی (بول گاه) به‏شرمگاهی دیگر منتقل شده و از آنجا نیز دوباره آمده است؛ یعنی سه بار ازمجرای بول گذر کرده است، دیگر به چه چیز خود عجب می‏ورزد؟!

برای انسان بصیر و صاحب تامل، دقت در این آیات قرآنی است که او را ازخواب خودپسندی بیدار کرده، پشت غرورش را می‏شکند:

قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَکْفَرَهُ، مِنْ أَیِّ شَی‏ءٍ خَلَقَهُ، مِن نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ، ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ،ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ... (عبس: 17-21)

بنابراین، با اندک دقتی شخص می‏فهمد که چه چیزی پست‏تر و رذل‏تر ازکسی که ابتدایش نیستی، ماده خلقتش از هر چیزی نجس‏تر و آخرش از همه‏اشیا متعفن‏تر؟ بیچاره آدمی که در این میانه آن قدر عاجز و ذلیل است که نه ازخود اختیاری دارد و نه او را قدرت بر کاری است. نه می‏داند بر سرش چه می‏آیدو نه آگاه است برای فردا، روزگار چه سرنوشتی رقم زده است. مرضهای گوناگون‏بر او مسلطاند و بیماری‏های صعب العلاج و بی‏درمان در کمین اویند. از هر جاسر برآورد و به هر سو رو کند حوادثی در پی اوست. موجود ناتوانی که نه‏گرسنگی‏اش در اختیار اوست و نه تشنگی‏اش. نه صحت و سلامتش در دست‏اوست و نه خستگی و مرگش به اراده اوست. نه زندگی و نفع خود را مالک است ونه ضرر و شر خود را دفاع می‏تواند کند. از سویی اراده می‏کند چیزی را به یادآورد فراموش می‏کند. از دیگر سو می‏خواهد چیزی را فراموش کند از خاطرش‏نمی‏رود. فکر و دلش به هر وادی که می‏خواهند می‏روند. نمی‏تواند عنانشان نگاه‏دارد و...

اینک انصاف بده آیا برای چنین موجود ناتوانی می‏سزد که به خود عجب‏کند و خود را کسی بشمارد؟![14]

راه کارهای ویژه علاج عجب: در این نوع درمان شخص باید تفحّص کند تاسبب عجب را در خود بیابد و مناسب با آن به درمان خویش اقدام کند:

1. درمان عجبِ به علم و دانش: داروی چنین عجبی آن است که شخص‏بداند علم حقیقی آن است که انسان را به خود شناسا کند و از خطر، لغزش وسرانجام کار، او را دانا کند. همچنین علم آن است که آدمی را از عظمت، عزت وجلال و جمال خداوند آگاه سازد تا بفهمد سزاوار بزرگی و کبریایی تنها او است.غیر او هر چه هست هیچ و نابود است و صفات کمال و جلال از آن مفقود.

شکی نیست که چنین علمی خوف، خشیت مذلت و خواری را در انسان زیادمی‏کند و او را به قصور و تقصیرات خود معترف می‏سازد. دانشی که انسان را به‏این حقایق آشنا نکند یا از علوم دنیوی است که در واقع حرفه و صناعتی بیش‏نیست؛ یا آنکه صاحب علم دارای نفس شریر و سریرت خبیث است. او پیش ازآنکه جان خود را تطهیر کند و خباثت را از ظرف وجود برطرف نماید به تحصیل‏علم پرداخته است و درخت علم را در شوره‏زار دل خود کاشته است که به جزمیوه خبیث و ناپاک باری نیاورده است. والا ثمره علم حقیقی آن است که عالم‏بداند عجب و خودپسندی دشمنی خدا را در پی دارد؛ در حالیکه ذلت، حقارت‏و شکستگی نزد خدا محبوب است.

در راه او شکسته دلی می‏خرند و بس‏

بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است‏

2. درمان عجبِ به عقل و زیرکی: عجب به عقل و زیرکی خود نشانه‏بی‏خردی است. زیرا که عاقل پیرامون عجب نمی‏گردد بلکه عقل خود را حقیرمی‏شمارد و اگر در مکانی تدبیر صوابی از او صادر شد یا امر پنهانی بر او ظاهرگشت، آن را از خداوند دانسته، شکرش را به جای می‏آورد.

بدترین نوع خودپسندی، عجب به رای و تدبیر خویش است که نزدخردمندان و ارباب هوش خطا است. زیرا این رای برای صاحبش از راه جهل‏مرکب صواب می‏نماید و گمراهی جمیع اهل بدعت و ضلالت و طوایفی ازصاحبان آرای باطله و مذاهب فاسده به این سبب است.

پیغمبر اکرم(ص) خبر داده است این نوع عجب بر اهل آخر الزمان غالب‏می‏شود که درمانش از علاج دیگر انواع عجب صعب‏تر است. چون صاحب این‏عجب از خطای خویش غافل و به غلط خود جاهل است و الا آن را اختیارنمی‏کرد. کسی که خود را مریض نمی‏داند هیچ وقت درصدد معالجه بر نمی‏آید.و چون خودپسند به رای خود معجب است گوش به حرف دیگران نمی‏کند بلکه‏ایشان را مورد تهمت می‏داند.

علاج فی الجمله این مرض آن است که آدمی مادامی که از عقل و شرع‏حجتی در دست ندارد به فهم و رای خود اطمینان نکند و به آن مغرور نگردد.تنها راه نجات آن است که آدمی از افکار فاسد و مذاهب باطل دوری کند و قدم ازقدمِ خاندان وحی و رسالت بیرون نگذارد.[15]

3. درمان عجب به عبادت و طاعت: درمان این گونه عجب آن است که بدانی:

اولا، غرض از عبادات و طاعات، اظهار ذلت و مسکنت برای خداوند است. تاآنجا که این حالات برای نفس انسان عادت و ملکه شود و حقیقت بندگی در اومحقق گردد. رذیلت عجب چون با این حالت ناسازگار است به ناچار عبادت وطاعت را باطل می‏کند و با بطلان عبادت عجب چه معنا دارد؟ از این رو ترک‏عبادت بهتر از چنین عبادت عجب‏آور است.

گنه کار اندیشه ناک از خدای‏

بسی بهتر از عابد خود نمای‏

ثانیا، از کجا که عبادت صحیح و طاعت شایسته از وی صادر شده باشد. زیراشرایط و آداب عبادت صحیح و مقبول فراوان است که بدون یکی از آنها عمل‏فاسد و بی‏اعتبار می‏شود. بنابراین در هر عبادتی احتمال آن هست که شرطی ازشروط و ادبی از آداب از شخص فوت شده باشد و از همین رو عبادتش باطل و ازدرجه صحت و قبولی ساقط شده باشد. با وجود این احتمال کدام عاقل است که‏به عبادات و طاعات شکسته و ناقص خود عجب کند؟!

دردا که دوش طاعت سی سال خویش‏

دادم به می فروش و به یک جرعه برنداشت‏

ثالثا، بر فرض آنکه شخص موفق به انجام عبادات خالی از هر خلل شده‏باشد این عبادات وقتی نتیجه می‏دهد که صاحبش عاقبت به خیر شود و باایمان و سلامت وارد برزخ گردد. کیست که از خاتمه خود مطمئن باشد؟بنابراین عجب به عبادت و طاعت جز از حماقت و سفاهت سرچشمه‏نمی‏گیرد.[16]

4. درمان عجبِ به ورع و اوصاف اخلاقی: اولا: نکته دقیق در درمان عجب به‏صفات کمالی نفس مانند ورع، تقوا، صبر، شجاعت و سخاوت و... آن است که‏شخص متوجه باشد که این صفات وقتی نفع می‏بخشد و موجب نجات است که‏از عجب و خودپسندی خالی باشد. اما اگر آلوده به غرور و خودخواهی شود همه‏فاسد و باطل می‏گردد. بنابراین عاقل چگونه با گرفتار شدن به یک صفت مذموم‏راضی می‏شود همه صفات پسندیده خود را ضایع و بی‏اثر کند.

ثانیا: شخص باید بداند هر یک از صفات حسنه‏ای که او دارد مخصوص اونیست و افراد زیادی نیز از آن برخور دارند. چه بسا این صفات زیادتر و خالص‏تردر آنها وجود دارد. بنابراین چیزهایی که بیشترین مردم با او در آنها شریک‏اندکجا در خور عجب و به خود بالیدن است؟

ثالثا: صاحب صفات پسندیده اگر تامل کند که این صفات را از کجا به دست‏آورده و چه کسی توفیق رسیدن به آنها را به او داده است متنبه می‏شود که همه‏این کمالات نعمت الهی است که خداوند با جود و کرم خود به او بخشیده است ودر صورت ناسپاسی از او پس می‏گیرد. بنابراین او نه تنها نباید به این اخلاق زیباعجب کند بلکه باید شاکر فضل و توفیق پروردگار هم باشد. اما اگر فرد این‏کمالات را حاصل تلاش و مجاهدت خود بداند گرفتار بسی جهل و نادانی‏است.[17]

5 . درمان عجب به حسب و نسب: اول: فخر و بزرگی کردن به دلیل کمالی که‏از آن پدر و اجداد و دیگران است، جز سفاهت و بی‏خبری نیست. زیرا کسی که‏خود ناقص و بی‏کمال است جد و پدر و... نفعی برایش ندارد بلکه آنان اگر اکنون‏زنده باشند با او به معارضه برمی‏خیزند.

دوم: آنکه اگر فخر به نسب روا باشد چرا نسب واقعی و مایه اصلی حیات خودرا فراموش می‏کند. چون ریشه و اصل او نطفه خبیث است و جدّ اعلایش خاک‏ذلیل؛ چنانکه خداوند در معرض اصل و نسب انسان فرموده است:

وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِینٍ، ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلاَلَةٍ مِن مَاءٍ مَهِینٍ. (سجده:7-8)

سوم: آن کس که به خاطر گذشتگان خود به خود می‏بالد اگر اسلاف او ازنیکان و صاحبان مکارم اخلاقی بودند بی‏شک از راه فروتنی و شکسته نفسی‏بدان صفات پسندیده رسیده‏اند. چرا این خلف ناصالح از سیره سلف صالح خودپیروی نمی‏کند؟ و به ایشان اقتدا نمی‏نماید؟ و اگر آنان صفات پسندیده‏ای‏نداشتند دیگر چه افتخار و غرورورزی به آنان است!

روایت است که دو نفر نزد موسی(ع) به حسب و نسب خود می‏بالیدندیکی از آنها گفت: من پسر فلان، پسر فلان و تا نه نفر از اجداد خود را برشمرد.خداوند به موسی(ع) وحی کرد به او بگو همه آن نه نفر از دوزخند و تو نیزدهمین آنها هستی.[18]

6 . درمان عجب به جمال و زیبایی: معالجه عجب به جمال و زیبایی آن است‏که بدانی جمال به زودی زوال می‏پذیرد و با آسان‏ترین مرضی زایل می‏گردد.بنابراین، کدام عاقل به چیزی عجب می‏کند که تب شبی آن را گرفته و زخم‏دملی آن را برطرف می‏سازد و یا آبله‏ای آن را زشت می‏نماید:

بر مال و جمال خویش غره مشو

کانرا به شبی برند و این را به تبی‏

جمال اگر با بیماری زایل نشود بی‏تردید با رفتن جوانی و رسیدن پیری ازمیان رخت برمی‏بندد و یا مرگ که در آمدنش تردیدی نیست آن را تباه‏می‏سازد. به رخسارهای زیبا و قامت‏های رعنا و بدنهای نازک فراوانی که اینک‏در گورستانها در خاک پوسیده و متعفن و استحاله شده‏اند بنگر که آینه عبرت‏هر خردورزی است.

علاوه آنکه اگر واقعیت حسن و جمال را تحلیل کنیم می‏بینیم حسن وجمال انسان غیر از مجموعه اخلاط متعفنی که کنار هم جمع شده‏اند و خون وچرکی را فراهم آورده که هیئتی به نام جمال از آنها حاصل آمده است بیش‏نیست. بنابراین ای کسی که به حسن و جمال خود می‏بالی اگر با نور عقل در خودبنگری و از غرور و شگفتی گذر کنی خواهی دید که کدام عضو از اعضای توست‏که کثافت آن را فرانگرفته است! زیرا که دهانت منبع آبی است که اگر چیزی به‏آن آلوده شود خودت از آن نفرت پیدا می‏کنی. و بینی‏ات آکنده از خبائثی است‏که اگر ظاهر شوند خودت از خجالت سرخ می‏شوی. حفره‏های گوشهایت چرک‏پر کرده و زیر بغلهایت را گند فراگرفته است. هر جای پوست بدنت را بشکافی‏چرک و خونابه سر بر می‏آورد و هر عضوی را مجروح کنی خون نجس از آن‏درآید. معده‏ات از فضله‏ها آکنده است و روده‏هایت از قاذورات مملو است.مثانه‏ات پرِ بول است و احشایت ضیافت خانه کرمها است. زهره‏دانت پر از صفرااست و اندرونت برای بلغم مأوا، است. دست کم شبانه روز دو بار به مستراح‏می‏روی و با دستی که بر جمالت می‏کشی اسفل اعضایت را شستشو می‏دهی.این همه اندکی از وصف حال تو است.

چنانکه گذشت اگر ابتدای خلقتت را در نظر آوری می‏بینی که همه ماده‏آفرینشت از اشیای نجس، مسیر سیر و قرارگاههایت مکانهای خبیث بوده‏اند.زیرا ماده نخستین خلقتت منی و خوراکی در زهدانت خون حیض بوده است. امااگر آخر خود را در دنیا طلب کنی مرداری گندیده شوی که از جمیع نجاسات‏بدبوتر است. پس ای نادان ترا به عجب و خودپسندی به حسن و جمالی که‏حقیقتش چنین است چه کار؟![19]

7. درمان عجب به دارایی و اموال. برای درمان این بیماری اولا: در آفات مال‏تامل کند تا بداند مال در معرض زوال است و از دوام و بقاء عاری است. گاهی بادزدی و غارت از بین می‏رود و زمانی با ظلم و ستم سلب می‏گردد. با آتش‏سوخته، با آب غرق می‏گردد و... ثانیاً: روایات پرشماری را که در مذمت مال وتحقیر مالداران رسیده مطالعه کند. با این همه اخبار رسیده از پیشوایان‏معصوم در مذمت مال و مال اندوزان عاقل دین‏دار چگونه با مال شاد و خوشحال‏می‏شود و به آن عجب می‏کند؟!

با وجود اینکه حقوق فراوانی از جانب پروردگار بر آن تعلق گرفته است که ازعهده انجام آنها برآمدن بسی دشوار و طاقت‏فرسا است.

مالی که در حلال آن حساب و پستی مرتبه در روز قیامت است و در حرام آن‏عقاب و شکنجه است، کجا شایسته دل بستن و بدان نازیدن است؟

8 . درمان عجب به قوت قدرت: علاج این درد آن است که به یاد داشته باشدمرضها و دردهایی را که خداوند می‏تواند بر بدن او مسلط کند و با شبی تب قوت‏او را ضعیف و بدن او را لاغر و نحیف کند، اگر یک رگ از رگهای بدنش به درد آید،از هر عاجزی ناتوانتر شده، و از هر ذلیلی خوارتر می‏گردد. آنکه به قوت خودمی‏نازد در حالیکه اگر مگسی از او چیزی برباید استرداد آن نتواند کرد، کمپانی‏حماقت است. موجود ضعیفی که اگر مورچه‏ای در گوشش فرو رود روز و شب‏فریادش بلند می‏شود و با خاری که در پایش بنشیند از پای درمی‏آید و با غباری،چشمانش از دیدن عاجر می‏شود.

اما درمان قدرت و عجب به جاه و منصب آگاهی از این حقیقت است که همه‏ریاست‏های دنیایی در معرض زوال است و دستاوردشان وزر و وبال؛ آنکس که بادیده عقل به این مقامات نظر می‏کند می‏داند که همه این منصب‏ها مانندسرابی‏اند که تشنگان بادیه را می‏فریبَد و خیالی است که کودک طبعان رامجذوب می‏کند. تا چشم بر هم نهی، باید ترک تخت، تاخ و کلاه و افسر کنی. به‏زودی باید ریاست را نهاده در خانه گور تنها و ذلیل زیر خروارها خاک بخوابی.جایی که نه اهل و عیال ترا همراهی کنند و نه جاه و مقام به فریادت می‏رسند.

فرزندان و اطرافیان تا لب گور بدرقه‏ات می‏کنند، سپس مرده‏ات را در گورنهاده سفره کرم، مار و عقرب می‏کنند.

جمع‏بندی و نتیجه‏گیری‏

1. عجب و خودپسندی از خلقیات ناپسندی است که در قرآن و روایات‏مذمت و نکوهش شده است.

2. منشا این صفت ناپسند حب نفس است.

3. رذیلت عجب درجاتی دارد که شامل عقاید، اخلاق و رفتار می‏گردد.

4. مراتب عمده خودپسندی عبارتند از: منت‏گزاری، طلبکاری از خداوند،خود را از دیگر آفریدگان متمایز دانستن.

5. اهم اسباب خودپسندی عبارتند از: علم و دانش، عقل و زیرکی عبادت وطاعت، پارسایی اوصاف اخلاقی، حسب و نسب، جمال و زیبایی، دارایی و اموال‏و قوت و قدرت.

6. درمان این بیماری روحی درد و بخش: راه کار کلی و عمومی شامل‏خودشناسی و خداشناسی و راه کارهای ویژه با شناسایی سبب خاص میسرمی‏شود.